

✓P-3



۶۱۱
محمد عبدالرحمن جبار
مانترال کنیدا
جلد - ۱۳ مارچ ۱۹۴۰ء

(1)

Tuhfat-u-l-Ahrār

6.817/1414

Abdu-l-Rahmān Jāmī

2.898/1492

written by Abdu-l-Ahad

Thursday 8th 27th Hijra
1252

March 17, 1837

59 leaves

15 lines per
page

(2)

Divān-i Hilālī

written by Sajid Allah (?)

village of Banārī pāta (?) Dōāba Akōrā

2 Rasmān 1259

Sept. 26, 1843

Badr-u-d-dīn Astrābādī Hilālī

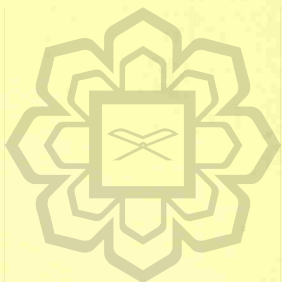
D. 936-939 (1529-1533)

not to be confused with Hilālī

34 leaves

15 lines per
page

Total 93 leaves



محمد عبد الرحمن
لبنان ١٩٧٢

سنة تحفة الاحرار لصف

على يد محمد عبد الرحمن

على يد محمد عبد الرحمن

صبيح



Handwritten text in Persian script, including the number ۱۰۰ and a signature.

موسوی



يا الله

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم طوتم بالخير ط

آغاز کتاب تحفة الاحرار از تصنیف مولوی عبدالرحمان صافی

حائداً المن جعل حبان کل عار و محسن اسرار کماله و لسان

کل و اصطفیٰ سع انوار جمالہ **بیت** کنجینہ اسرار کمالہ

دور افکن استار جلالت نامیم وستان زن او تار لؤلؤ نامیم

و مصائباً علیٰ لطف نامیم جواہر برہ و نوالہ و شربتہ و نوالہ

عالیقبران عالم عشق و وفا

و افضالہ و عنترتہ و اخفایہ

ہر کس کلف زمانہ دریا صفا

صدر آریان صف صدق و صفا

اما بعد این صدف ما حین

وایشان زودہ کف کہ حسنا لیت

از حبت و جوئی کار کاہنی اسرار نجابی کسر در کوشش و خیزد ریزہ

چند برفت و ب نہ بگاہ شکستہ جامی فرآیم آوردہ چہ قدر آندار و کد

سک جواہر شہوار مجین اسرار حکیم کرامی شیخ نظامی ہر طاقی

بہار

یا در جنب جام زرنگار مطلع الدنوار که مورد بدایع لفظی و معنوی امیر
حسرو و هکلیوی باشد بر آن در جودات الفظ و سلاست
عبارات بمتراکبات که فصح زبانان عرب در بیان اوصاف
اعجمی اند و این در وقت معانی و لطافت اشارات بمشابهت

که نادر گویند عالم در معرض جواب آن مصروف بگمانند
اما مبدء و اری چنان است که چون این میوه نیم
خام از باغستان مستی و نستی رسیده و این غنچه
مانام از خارستان فرو شنی و زیر دست می رسیده بحکم
آنکه من استواضع الله رفع الله قدره خوراخوان کرم
اخوان لصف افتد و ناکوت ای مشام قبول خلاصه انوار
زردی جامی بدین حکایت است ایضاً بنامش گشته

بلند آوازه در نیک نامی
سجده این نوار انبیا
کنند فهم رموز اختتامی
بحسب مغفرت مشغول بادا

نوائی از مقام پیمقامی
درین وحشت سراسر بر عدالت
جز آنکس که نوائی بینوائی
سهم گرفت مسهم بادا

بسم الله الرحمن الرحيم
فیض کرم خوان سخن ساز کرد
بانگ صریر از قلم سحر کار
ماید تازه برون آمده است
ورنه چشمتان بس ترا
خاک یعنی همه جا بهای با
هر که بود بر سر این خوان پیش
دیو که عاقل تر این بر خاک
یا که بی بسین بویش این خطا
تا نور پشانت شودی طفل و
بسم شده هر دور ترکیب مهم
شکل چمن من که بر جان در
مژده و دگر خط عنبر سرت
با که دو تا دوری آمد و بخت

هست صلائی سر خوان کرم
پرده ز دوستان کهن باز کرد
حالت که بسم الله دستت بیار
جاشنی کیر که چون آمده است
بونی جوشش طعمه جان بس ترا
بو که فتد بر بزه این خوان بخا
به بو و آغاز به بسم اندیش
بسمش از ضمیر این بسمه است
چون هر پشانت ز ام کتاب
بصر غذا سی دل و جان شیر کش
کف دستم حزر تو از تیغ بسم
کز چمن خلد نشان آور است
بسمه است چمنی از بهشت
مدخل آن باغ سعادت در

سین می از باد پیر سیریل
چشم کشتا چشمه بر نیم بین
هر الف از وی شجر میوه نام
طره جو رسد در ولا حسا
هک که دو حلقه است بی صد
را که بود غایت سوره سوره
حاکم بهشت است اشارت نما
نون کافش ما بودیم فرقی
یا که دهد یاد زبانی ندا
نه به نامل است هم اهتمام
کاتبی از سوره مختصره
سوره یا سین بود آن باد
لغت نیش بچو شتر میان
کرده معام که لغت سلیم او
بر سر را بدین دو الف لام آرا

سلسله سنج رخ سلسیل
جاری از ان چشمه است نیم بین
میوه آن معروف است با
بصرو دل دیده در ان اوها
کشته بان طره بهم متصل
زور سرت و مت بهمان جور
بهر بهشت است اشارت نما
ماهی کوثر که در آب است غرق
مینزدت بانگ که این سویا
خوش بگذریم این کلام
درج در و سیری از سوره
در چشمش از همه بالا نشین
مبدا از سوره رحمان نشان
مضمون جوایم ز حاسیم او
داد نشان از دو الف لام آرا

از پی نوشتش الف اندر رسم
سطح روشن بیاض و سواد
فتم آن فاتح کج ازل
صورت جزمش که بود حلقه وار
شانه نشیبه بید که بر لام در است
نقطه بالیت زار یا بانی
نقطه نوشتن چاد فح کز بند
وان دو بی دیگر شده چون
نوزده حرفت بوقت شمار
وصف جسمت بشن حتم
این دو لیدت کند از کرد کار

پرده کش کشته زنون و القام
داده ات از نور و وحایت
کسره آن کاسر کاسر امل
کوشش خود و ایتم از و حلقه وار
تاج کسره بد بد راهی هد است
تکم امیدت بنجا کنی از
بر سر مات نهاد سپند
نوزده و بیده ملک و ملک
فیض رسانند به زده هزار
صورت ختم آمده در روی عنان
فیض رحمتت بود ختم کار

آنچه نگار دینی این رسم
حمد خدا لیت که از کلاک کن
چون رسم اول بود این تازه حرف

بکسره نامه دبیر مسلم
بر ورق باد نویسد سخن
خوبه شنایش نتوان کرد حرف